

تأثیر تدلیس منسوب به شخص ثالث بر وضعیت معامله در حقوق ایران و فقه امامیه

سیدحسین حسینی مقدم^۱

سیدمهرداد ساداتی عربی^۲

مصطفی فیروزی راد^۳

چکیده

غالباً اشخاص پیش از انعقاد عقد به گفت‌وگو راجع به ارکان اساسی عقد و شرایط پیرامون آن می‌پردازند تا بر مبنای مذاکرات صورت‌گرفته عقد را تشکیل دهند، اما بعضی از اشخاص در این‌گونه مذاکرات برخلاف صداقت رفتار می‌کنند و طرف مقابل خود را به‌گونه‌ای فریب می‌دهند تا نظر موافق او را جلب نمایند؛ در این صورت ماده ۴۳۹ قانون مدنی در جهت حمایت از طرف فریب‌خورده به او اختیار داده است عقد را به استناد خیار تدلیس فسخ کند. مطابق ماده یادشده در صورتی که عملیات فریب‌کارانه از سوی یکی از طرفین عقد انجام شود، موجب پیدایش خیار فسخ برای طرف مقابل می‌گردد. اما در قانون مدنی در مورد حالتی که شخصی دیگری غیر از متعاقدین یکی از طرفین عقد را فریب می‌دهد و عقد بر پایه چنین فریبی واقع می‌شود، حکمی مقرر نشده است. با بررسی پیشینه فقهی موضوع و شرایط پیدایش خیار تدلیس و تحلیل موقعیت شخص ثالث نسبت به عقد، مشخص می‌شود در اغلب موارد جز در عقد نکاح، فریب و حيله‌ای که شخص ثالث بدون تبانی با یکی از متعاقدین به‌کار می‌برد، برای طرف فریب‌خورده خیار تدلیس به‌وجود نمی‌آید. اما چون اقدام شخص فریب‌دهنده ممکن است منجر به ضرر طرف فریب‌خورده شود، وی حق دارد مطابق قواعد عمومی مسئولیت مدنی برای جبران خسارات ناشی از عقد به شخص فریب‌دهنده رجوع نماید.

واژگان کلیدی: تدلیس شخص ثالث، جبران خسارت، حق فسخ، خیار تدلیس، عملیات فریب‌کارانه.

s.h.hoseinimoghadam@umz.ac.ir

smahdisadatarabi@gmail.com

mostafafiroozirad@gmail.com

۱. استادیار دانشگاه مازندران، بابلسر، مازندران، ایران (نویسنده مسئول)

۲. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شمال، آمل، مازندران، ایران

۳. کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه مازندران، بابلسر، مازندران، ایران

مقدمه

جز در برخی موارد استثنایی مانند عقود معاطاتی یا عقود تحمیلی، اشخاص پیش از انعقاد عقد به گفت‌وگو با یکدیگر می‌پردازند. در این‌گونه مذاکرات معمولاً هریک از طرفین عقد برای تأمین نفع خود و به‌دست آوردن موقعیت قراردادی بهتر، سعی می‌کند طرف مقابل خود را متقاعد سازد، اما برخی از اشخاص برای دستیابی به چنین هدفی به هر حربه‌ای متوسل می‌شوند و می‌خواهند عقد را با اعمال حيله و نیرنگ و حتی با فریب دادن طرف مقابل واقع سازند. چنین امری نه‌تنها از نظر اخلاقی جایز نیست، بلکه از نظر حقوقی نیز پذیرفته نشده است؛ چراکه به‌موجب ماده ۴۳۹ قانون مدنی ضمانت اجرای پیدایش خیار فسخی به نام خیار تدلیس پیش‌بینی شده است تا طرف فریب‌خورده بتواند زیان ناشی از چنین عقدی را از خود دفع کند. در این ماده به‌صراحت بیان شده است در صورتی که اقدامات فریب‌کارانه از سوی یکی از متعاقدين انجام شود، طرف دیگر حق فسخ عقد را دارد. اما موضوع قابل بحث آن است که برخلاف حکم ماده ۲۰۳ قانون مدنی، اکراه در هر صورت موجب عدم نفوذ عقد دانسته شده است؛ اگرچه اعمال اکراه‌آمیز از جانب شخصی غیر از متعاملین واقع شود. در حالتی که شخص ثالثی با اعمال حيله و فریب دادن فردی موجب می‌شود میان آن شخص و شخص دیگری عقدی تشکیل گردد، در قانون مدنی حکمی بیان نشده و این موضوع باعث ایجاد تردید شده است؛ آیا در این حالت نیز به قیاس با اکراه اقدامات شخص ثالث در عقد مؤثر واقع می‌شود و برای طرف فریب‌خورده خیار تدلیس به‌وجود می‌آید یا خیر؟ اگر فرضی پذیرفته شود، خیار برای طرف فریب‌خورده ثابت نمی‌شود و یا چنانچه وی نتواند عقد را فسخ کند، تکلیف زیان‌هایی که ممکن است به‌موجب عقد به وی وارد شود چگونه خواهد بود؟

سکوت قانون مدنی موجب شده است در نوشته‌های حقوقی در خصوص موضوع موردبحث اختلاف نظر پدید آید. از آنجا که به لحاظ پیشینه فقهی، این موضوع در نوشتار فقهای امامیه با توجه بیشتری مورد بررسی قرار گرفته، در این مقاله سعی شده است با بهره‌گیری از نظریات فقهای امامیه و بیان دیدگاه حقوق‌دانان موافق و مخالف پیدایش خیار تدلیس، این موضوع مورد بررسی قرار گیرد تا در نهایت، دیدگاهی متناسب با رویکرد قانون مدنی و حکمت وضع خیار تدلیس ارائه گردد.



۱. مفهوم تدلیس

تدلیس لغتی است که از فقه و زبان عرب وارد زبان حقوقی ما شده و در کتاب‌های لغت عربی، تدلیس از باب تفعیل از ریشه «دلس» به معنای تاریک ساختن و پوشاندن واقعیت است.^۱ نام‌گذاری آن از این رو است که گویا مدلس (تدلیس‌کننده)، امری را تاریک می‌کند و آن را مبهم می‌سازد تا موضوعی غیرواقعی را واقعی جلوه دهد؛ مانند آن است که وصف کمالی در مبیع شرط شود و پس از عقد مشخص شود چنین وصفی وجود نداشته است.^۲ در زبان انگلیسی، عبارتی که می‌تواند معادل تدلیس در زبان عربی قلمداد شود و در زبان حقوقی ما نیز کاربرد داشته باشد، واژه «Fraud» است که به معنای فریب، تقلب، حيله‌گری، گول زدن و مغبون ساختن است و در معنای حقوقی نیز همسو با معنای لغوی آن به اغفال عمدی شخصی، به این منظور که وی حق قانونی خود را نسبت به ملک یا دارایی‌اش از دست بدهد، تعریف شده است.^۳

به دلیل آنکه میان فقهای امامیه در مورد تعداد خيارات اتفاق نظر وجود ندارد،^۴ در کتب فقهی احکام خيار تدلیس غالباً به‌عنوان یک خيار مستقل مطرح نشده، بلکه در ذیل مباحث خيار عیب یا خيار رؤیت و تخلف وصف مورد بررسی قرار گرفته است.^۵ دلیل این تعداد آرا آن است که برخی فقها به دلیل شباهت بعضی از عواملی که موجب پیدایش خيار فسخ می‌شوند، همه آن‌ها را ذیل یک عنوان مورد بررسی قرار داده‌اند. در مقابل، بعضی دیگر عوامل گوناگون را از یکدیگر تفکیک نموده و ذیل عنوان مستقلی به توضیح هر کدام

۱. جمال‌الدین ابوالفضل، ابن منظور، *لسان العرب*، (قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق)، ص ۸۶.

۲. زین‌الدین، جیبی‌العاملی، *الروضه البهیه فی شرح الممه‌الدمشقیه*، ج ۳، (قم: منشورات مکتبه دآوری، ج ۱، ۱۴۱۰ ق)، ص ۵۰۰.

۳. فرهنگ حقوقی لاهه، فرهنگ اصطلاحات حقوقی انگلیسی به فارسی، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۲)، ص ۳۱.

۴. برخی، خيارات را پنج نوع دانسته‌اند (جعفر بن حسن، محقق حلّی، *شرايع الاسلام فی مسائل الحلال و حرام*، ج ۲، (تهران: انتشارات استقلال، ج ۲، ۱۴۰۹ ق)، ص ۲۹۲؛ به عقیده برخی دیگر تعداد آن‌ها شش (محمدحسن، نجفی، *جواهرکلام فی شرح شرايع الاسلام*، ج ۲۳، (تهران: دارالکتب، ج ۸، ۱۳۶۸)، ص ۳) و به نظر برخی دیگر هفت (مرتضی، انصاری، *کتاب المکاسب*، ج ۵، (قم: المؤتمر العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانيه لمیلاد الشیخ الأنصاری، ج ۱، ۱۴۲۰ ق)، ص ۲۷۹) و درنهایت به نظر بعضی فقها تعداد خيارت ۱۴ نوع است (شمس‌الدین محمد، عاملی، *الدروس*، ج ۳، (قم: منشورات دارالفکر، ج ۱، ۱۴۱۴ ق)، ص ۲۷۶).

۵. محمدباقر، محقق سبزواری، *کفایه الأحکام*، ج ۱، (قم: مؤسسه‌النشرالاسلامی، ج ۱، ۱۴۲۳ ق)، ص ۲۹۱؛ حسن بن یوسف، علامه حلّی، *تذکره الفقها*، ج ۱۱، (قم: مؤسسه‌البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ج ۱، ۱۴۲۰ ق)، ص ۸۰.

پرداخته‌اند. بر این اساس است که برخی فقها خیار تدلیس را به‌عنوان حق فسخی مجزا شناسایی کرده و ذیل عنوان مستقلی از سایر خیارات به بیان احکام آن پرداخته‌اند.^۱

در قانون مدنی نیز این دیدگاه پذیرفته شده و در ماده ۳۹۶ که در مقام بیان اقسام خیارات است، خیار تدلیس به عنوان خیار مستقل بیان شده است. در ابتدا ممکن است همان‌گونه که برخی فقها پنداشته‌اند تصور شود خیار تدلیس تفاوت چندانی با خیار عیب و یا خیار رؤیت و تخلف وصف ندارد. مطابق آنچه در کتب فقهی^۲ و ماده ۴۲۲ ق.م. بیان شده است خیار عیب در مواردی ثابت می‌شود که مورد معامله در حین عقد معیوب باشد؛ یعنی در خیار عیب آنچه موضوعیت دارد معیوب بودن مورد معامله است. همچنین مطابق ماده ۴۱۰ ق.م. خیار تخلف وصف نیز ویژه موردی است شخصی بدون آنکه مورد معامله را دیده باشد، آن را بر اساس وصف معامله می‌کند، اما پس از عقد مشخص می‌شود مورد معامله فاقد وصف بیان‌شده است.^۳ درحالی که مستنبط از متون فقهی^۴ خیار تدلیس در مواردی پدید می‌آید که یکی از طرفین موضوعی غیرواقعی را واقعی جلوه دهد؛ مانند آنکه وصف کمال در مبیع شرط شود، اما پس از عقد مشخص شود چنین وصفی وجود نداشته است؛ بر این اساس، ماده ۴۳۸ ق.م. نیز خیار تدلیس را در عقدی محقق دانسته است که بر پایه فریب خوردن یکی از متعاقدین منعقد شود. در واقع در خیار تدلیس مورد معامله لزوماً نباید معیوب باشد و یا در مورد آن وصف بخصوصی میان متعاقدین شرط شده باشد، بلکه همان‌طور که در شرایط تحقق خیار تدلیس بیان خواهد شد، آنچه موضوعیت دارد اقدامات فریب‌کارانه یکی از طرفین و فریب خوردن طرف دیگر عقد است. به همین دلیل مستفاد از مواد ۴۳۸ و ۴۳۹ ق.م. می‌توان گفت تدلیس، فریب و نیرنگ نامتعارف است که از سوی یکی از طرفین معامله به‌منظور همراه نمودن طرف دیگر معامله صورت می‌گیرد تا او را به معامله وادار نماید؛ درحالی که اگر او از واقعیت مطلع بود، به چنین معامله‌ای اقدام نمی‌کرد.^۵ بنابراین

۱. محمد، ابن علامه، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، ج ۱، (قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۱، ۱۳۸۷)، ص ۴۹۶؛ شمس‌الدین محمد، عاملی، پیشین، ص ۲۷۶.

۲. جعفرین حسن، محقق حلی، پیشین، ص ۲۹۰.

۳. شمس‌الدین محمد، عاملی، *اللمعه الدمشقیه*، (قم: منشورات دارالفکر، چ ۱، ۱۴۱۱ ق)، ص ۱۰۸.

۴. زین‌الدین، جبعی العاملی، پیشین، ص ۵۰۰.

۵. ناصر، کاتوزیان، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۵، (تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶)، ص ۳۵۴.

مشخص می‌شود رویکرد قانون مدنی در این زمینه مناسب بوده و قابل دفاع است؛ چراکه همان‌گونه که بیان شد، مجرای پیدایش هریک از این خيارات با یکدیگر متفاوت است.

۲. قلمرو تدلیس

ظاهر ماده ۴۳۹ ق.م. این تصور را پدید می‌آورد که خيار تدلیس مختص عقد بیع است و در سایر عقود جاری نمی‌شود، اما با بررسی منابع فقهی^۱ که حالات مختلف تدلیس علاوه بر عقد بیع در ذیل مباحث عقد نکاح نیز مورد بحث قرار گرفته و همچنین ماده ۴۵۶ قانون مدنی^۲ که به صراحت خيارهای مختص عقد بیع را بیان نموده است، تردیدی باقی نمی‌گذارد که خيار تدلیس در زمره خيارات مشترک قرار دارد و در کلیه عقود جاری می‌شود. اما به دلیل غلبه و رواجی که عقد بیع در گذشته داشته، در کتب فقهی و به تبع آن در قانون مدنی احکام خيارات در قالب عقد بیع بیان شده است.^۳ در واقع به کاربردن الفاظ بیع، بایع یا خریدار از جهت تمثیل بوده و دلالتی بر اختصاص این خيار به عقد بیع ندارد. البته در این نوشتار نیز در جهت هماهنگی با متون فقهی و قانون مدنی، بیشتر مطالب در قالب عقد بیع بیان شده است.

از لحاظ مورد معامله نیز از قسمت آخر ماده ۴۳۹ ق.م. که مقرر می‌دارد: «... و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری»، استنباط می‌شود خيار تدلیس مانند خيار عیب فقط در معامله عین خارجی جریان دارد و در مال کلی فی‌ذمه فرض چنین خياری منتفی است؛ چراکه مطابق ماده ۳۵۱ ق.م. در معامله مال کلی ذکر مقدار و جنس و وصف ضروری است و اگر مورد معامله با آنچه در عقد ذکر شده مطابقت نداشته باشد، مستنبط از ماده ۲۷۵ ق.م. وفای به عهد صورت نگرفته و متعهد باید مالی مطابق با آنچه

۱. حسن بن یوسف، علامه حلی، *مختلف الشیعه*، ج ۷، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ۱۴۱۸ ق)، ص ۱۸۱؛ شمس‌الدین محمد، *عاملی، اللمعه الدمشقیه*، پیشین، ص ۱۷۲.

۲. ماده ۴۵۶ ق.م. مقرر می‌دارد: «تمام انواع خيار در جمیع معاملات لازمه ممکن است موجود باشد مگر خيار مجلس و حیوان و تأخیر ثمن که مخصوص بیع است».

۳. سید حسین صفایی، *قواعد عمومی قراردادها*، (تهران: میزان، ج ۲۹، ۱۳۹۷)، ص ۲۸۹.

۴. ماده ۲۷۵ ق.م. مقرر می‌دارد: «متعهدله را نمی‌توان مجبور نمود که چیز دیگری به غیر آنچه که موضوع تعهد است قبول نماید، اگرچه آن شیء قیمتاً معادل یا بیشتر از موضوع تعهد باشد».

در عقد آمده است، تسلیم نماید. البته در فرضی که در مورد اوصاف مشترک تمامی اقسام کلی تدلیس صورت گرفته باشد، در این صورت، خیار تدلیس در عین کلی نیز قابل تحقق است.^۱ بر اساس ماده ۲۷۹ ق.م. هرگاه در مورد سایر اقسام کلی بایع در اثر عملیاتی، مقداری از پست‌ترین جنس کلی را به صورت معمولی درآورده، به مشتری بدهد، مشتری می‌تواند آن را مسترد دارد و مورد معامله معمولی را از طرف معامله یا متعهد بخواهد.

۳. شرایط تحقق خیار تدلیس

از آنجایی که قانون مدنی از خیار تدلیس تعریف ناقصی ارائه داده^۲ و شرایط تحقق آن را به طور کامل بیان نکرده است، در اینجا عواملی که موجب پیدایش خیار تدلیس می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند:

۳.۱. انجام عملیات فریب‌کارانه

به دلالت ماده ۴۳۸ ق.م، تدلیس عملیاتی است که موجب فریب خوردن طرف معامله شود. این عملیات متشکل از دو عنصر مادی و معنوی است.^۳ به لحاظ عنصر مادی، شخص تدلیس‌کننده (مدلس) می‌بایست یک سری عملیات فیزیکی و مادی انجام دهد که در گفتار یا کردار وی تجلی یابد؛ این‌گونه عملیات نیز بر دو گونه است یا در مورد معامله صفات کمالی بیان می‌شود، درحالی که فاقد آن است و یا تدلیس‌کننده صفت نقصانی را پنهان می‌کند که در حقیقت وجود دارد. به لحاظ عنصر معنوی، تدلیس‌کننده اقدامات مادی را با سوءنیت و به منظور فریب طرف معامله انجام می‌دهد.^۴ این دیدگاه مطابق نظر مشهور فقها است که کار فریبنده باید عمدی و به قصد فریب طرف معامله انجام شود؛ پس اگر طرف قرارداد در اثر کاری که ندانسته یا به منظوری دیگر انجام شده است به اشتباه افتد، اثر آن را می‌بایست در اراده خود شخص جستجو کرد، نه عملیات طرف مقابل.^۵

۱. ناصر، کاتوزیان، پیشین، ص ۳۴۰.

۲. در ماده ۴۳۸ ق.م. ظاهراً مفهوم عبارت «تدلیس» تعریف شده است که از آن به‌عنوان تعریف خیار تدلیس نیز استفاده می‌شود؛ در این ماده مقرر شده است: «تدلیس عبارت است از عملیاتی که موجب فریب طرف معامله شود».

۳. ناصر، کاتوزیان، پیشین، ص ۳۳۲.

۴. سید علی، طباطبایی، ریاض المسائل فی بیان الأحكام بالدلائل، ج ۸، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ۱۴۱۹ ق)، ص ۲۲۶.

۵. زین‌الدین، جبعی‌العاملی، پیشین، ص ۵۰۱.

در مورد اینکه سکوت عمدی شخص در حین معامله به‌عنوان عملی فریبنده تلقی می‌شود یا خیر، به عقیده برخی حقوق‌دانان «اگر کتمان عیب و خودداری از دادن اطلاعات به طرف معامله سبب خیار فسخ باشد، اعتبار قراردادهای در بسیاری موارد به سستی می‌گراید و ناراضی می‌تواند کاهلی و بی‌مبالاتی خود را سبب برهم زدن پیمان با دیگران کند. از سوی دیگر پرده‌پوشی و سکوت در مواردی که عیب پنهانی در کالای مورد معامله وجود دارد؛ به‌ویژه در حالتی که طرف قرارداد ناآگاه است و به صداقت و درستی طرف دیگر اعتماد می‌کند، بی‌گمان بهره‌برداری از جهل و ناتوانی او است»^۱.

اما در کتاب‌های فقهی در مورد تکلیف فروشنده در خصوص سکوت فروشنده نسبت به عیوب آشکار و پنهان مبیع دیدگاه‌های گوناگونی بیان شده است که پاره‌ای از آن‌ها مربوط به تکالیف اخلاقی فروشنده می‌شود و ضمانت اجرای حقوقی ندارد. به اعتقاد برخی، فروشنده باید عیوب کالا را به خریدار بگوید، وگرنه مرتکب فریب و نیرنگ شده است؛ خواه عیب آشکار باشد یا نهان.^۲ به نظر بعضی دیگر، اعلام عیب از تکالیف فروشنده نیست و سکوت او فریب و حيله محسوب نمی‌شود؛ حتی اگر احراز عیب برای خریدار ممکن نباشد.^۳ گروهی دیگر تکلیف فروشنده را در بیان عیوب پنهان در مبیع می‌دانند. به نظر اینان خودداری از اعلام چنین عیبی تدلیس است و به خریدار حق می‌دهد که معامله را فسخ کند.^۴

به‌نظر می‌رسد به لحاظ عرفی و مطابق با اصل حسن‌نیت در قراردادهای، دیدگاه نخست مناسب‌تر باشد؛ چراکه حسن‌نیت در قراردادهای ایجاب می‌کند طرفین نه‌تنها عیوب پنهانی بلکه تمام ویژگی‌های مورد معامله را برای آگاهی طرف مقابل بیان نمایند؛ به سخن دیگر، حسن‌نیت در معاملات اقتضا دارد طرفین عقد در بیان مزایا و معایب مورد معامله، جانب مساوات را رعایت نمایند و تنها به مدح و ستایش نسبت به مورد معامله خود نپردازند، بلکه با

۱. ناصر، کاتوزیان، *اعمال حقوقی*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۸، ۱۳۸۱)، ص ۴۳۰.

۲. زین‌الدین، جعی‌العاملی، پیشین، ص ۲۸۹.

۳. حسن‌بن یوسف، علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، پیشین، ص ۸۰.

۴. محمدحسن، نجفی، *جواهرکلام فی شرح شرایع الإسلام*، ج ۲۲، (تهران: دارالکتب، چ ۸، ۱۳۶۸)، ص ۱۱۱؛ مرتضی، انصاری، پیشین، ص ۲۷۹.

بیان مشخصات دقیق مورد معامله و آگاه ساختن طرف مقابل، امکان تصمیم‌گیری صحیح را برای وی فراهم سازند تا با رغبت به انعقاد عقد اقدام کند؛ در غیر این صورت به نظر می‌رسد انگیزه شخص به درستی شکل نگرفته است و به نوعی موجب فریب خوردن وی می‌شود.

۲.۳. فریب خوردن طرف معامله

ارتکاب اعمال فریبنده در صورتی سبب ایجاد حق فسخ می‌شود که در طرف عقد مؤثر باشد؛ یعنی او را به گونه‌ای به انجام معامله ترغیب نماید، که در صورت آگاهی از واقع به معامله رضایت نمی‌داد. در مورد اینکه چه نوع اعمالی موجب فریب خوردن طرف معامله می‌شود، با اینکه نمی‌توان نقش عرف را نادیده گرفت، اما هنگام انعقاد عقد عرفاً برخی اعمال و افعال معمول‌اند که طرفین صرفاً به اتکای آن‌ها اقدام به معامله نمی‌کنند؛ مانند آنکه فروشنده مال، هنگام فروش آن به مدح و ستایش مورد معامله می‌پردازد، درحالی که خریدار صرفاً بر اساس این‌گونه تعاریف، مال را نمی‌خرد، بلکه با سنجش سایر شرایط تصمیم می‌گیرد. بنابراین به نظر می‌رسد ملاک تشخیص فریب شخصی باشد؛ یعنی برای ارزیابی اینکه فریب و نیرنگ مؤثر واقع شده، باید دید شخص اغفال شده است یا خیر.

به نظر می‌رسد در صورتی که ثابت شود فریب‌خورده در هر حال به معامله رضایت می‌داد و نیرنگ فروشنده در انگیزه خریدار اثر قاطع نداشته و تنها به آن کمک کرده است، نمی‌توان به استناد خیار تدلیس آن را فسخ نمود؛ برای مثال شخصی در صدد خرید کتابی است تا آن را به دوست خود هدیه بدهد و فروشنده وانمود کند که تنها چند نسخه از کتاب باقی مانده است و آن شخص ترغیب شود که بی‌درنگ آن را بخرد و در نتیجه ناگزیر شود از آشنایی وام بگیرد. در این مثال با اینکه فریب در انگیزه خریدار مؤثر بوده، اما او در هر حال قصد خرید آن کتاب را داشته و فریب فروشنده موجب شده است تا خریدار به سرعت قصد خود را برای خرید کتاب عملی سازد و فریب فروشنده در انگیزه غالب خریدار بی‌تأثیر بوده است.



۴. تدلیس منسوب به شخص ثالث

در بحث تدلیس از جانب شخص ثالث، ابتدا نظریات فقهای امامیه و سپس دیدگاه حقوق دانان مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

۴.۱. نظریات فقهای امامیه

در بررسی دیدگاه فقهای امامیه ابتدا مصادیق تدلیس و پس از آن مبنای خیار تدلیس بیان خواهد شد.

۴.۱.۱. مصادیق تدلیس از نظر فقهای امامیه

همان‌طور که در بحث قلمرو تدلیس گفته شد، در کتب فقهی عمده مباحث خیار تدلیس ذیل عقد بیع در بحث خیارات به‌عنوان قاعده عمومی معاملات^۱ بیان شده است، اما با توجه به احکام خاص عقد نکاح و موقعیت ویژه‌ای که این عقد نسبت به سایر عقود دارد، در ضمن این عقد نیز احکام خیار تدلیس به‌طور مجزا مورد بحث قرار گرفته است. در این نوشتار هریک از این مباحث به تفکیک بررسی خواهند شد:

الف) تدلیس در معاملات

در کتب فقهی روش‌های مختلفی از عملیات فریب‌کارانه به تناسب موضوع مطرح شده است:

- یکی از مصادیق تدلیس، «تصریه» است. تصریه یعنی شخصی که قصد فروش حیوانی را دارد، از دوشیدن شیر آن امتناع کند تا آن را به‌عنوان حیوانی بسیار شیرده به‌فروش برساند.^۲ مورد مشابه تصریه که امروزه نیز اتفاق می‌افتد، آن است که پیش از فروش حیوانی مانند گوسفند، بیش از حد معمول به آن آب بخوراند تا فربه و چاق‌تر به نظر آید؛

۱. در متون فقهی اصطلاح معامله در معنای اعم در مقابل عبادت قرار می‌گیرد و در این معنا تمام روابط اجتماعی و حقوقی را که در میان اشخاص جریان دارد شامل می‌شود، اما معامله در معنای اخص شامل هر نوع ماهیت حقوقی است که دارای موضوع مالی باشد، از این لحاظ عقد نکاح را دربر نمی‌گیرد و این عقد از شمول معاملات خارج می‌شود (مهدی، شهیدی، حقوق منی، ۳، تهران: انتشارات مجد، ج ۲۰، ۱۳۹۵)، صص ۱۳-۱۴.

۲. علی اصغر، مرورید، البیایع الفقهیه، ج ۱۴، (بیروت: دارالتراث، ج ۱، ۱۴۱۰ ق)، ص ۵۷۰.

در این گونه موارد به دلیل آنکه با حيله مورد معامله بهتر از واقعیت نشان داده می‌شود، برای طرف فریب‌خورده خيار تدلیس ثابت می‌گردد. در تصریه برای خریدار خيار فسخ به‌وجود می‌آید و او میان فسخ و امضای عقد مخیر است!

- از دیگر مصادیق اعمال فریب‌کارانه، «غش» است. غش عبارت است از آمیختن مبیع با کالایی که ارزش کمتری دارد؛ به عبارت دیگر، فروشنده مبیع را با جنسی که بهای کمتری دارد، مخلوط کند؛ مانند آنکه شیر را با آب مخلوط کند.^۲ غش در صورتی خفی یعنی پنهانی باشد، حرام است؛ به‌گونه‌ای که در متون فقهی گفته شده است در حرمت غش خفی میان فقها اختلافی دیده نمی‌شود.^۳ در غش خفی اگر حيله به ارکان اصلی عقد خلل وارد کند، چنین عقدی باطل خواهد بود و گرنه به تناسب موضوعی که پنهان شده است، یکی از خيارات ثابت می‌شود.^۴ به نظر می‌رسد منظور از غش خفی، حالتی از مخلوط کردن مورد معامله با جنسی دیگر است که به‌آسانی قابل تشخیص نباشد؛ گرچه با دقت نظر بتوان به آن پی برد. به عبارتی دیگر، مخلوط کردن جنسی با جنسی دیگر را به‌طوری که این اختلاط نامحسوس باشد می‌توان غش خفی دانست؛ مانند آنکه نوعی از برنج را با نوع مشابه دیگری مخلوط کنند. در این مورد نیز در صورتی که جنس مورد معامله کاملاً از بین نرفته باشد و به این سبب عقد باطل نشود، خریدار می‌تواند به‌موجب خيار تدلیس عقد را فسخ کند.

- حالتی دیگر از تدلیس در بیع مرابحه است، مرابحه نوعی بیع است که شخص قیمت کالا و مقدار سودی را که از فروش آن به‌دست می‌آورد به خریدار می‌گوید.^۵ حال اگر شخصی کالایی را به‌صورت نسیه خریداری کرده باشد و سپس بی‌آنکه از نسیه بودن بیع خبر دهد، آن کالا را به بیع مرابحه به دیگری بفروشد، در این حالت تدلیس صورت

۱. جعفر بن حسن، محقق حلی، پیشین، ص ۲۹۲.

۲. مرتضی، انصاری، کتاب المکاسب، ج ۱، (قم: الموترالعالمی بمناسبه الذکری المئوبه الثانیه لمیلاد الشیخ الأنصاری، ج ۱، ۱۴۱۵ ق)، ص ۲۸۰.

۳. یوسف، محقق بحرانی، الحدائق الناظره فی احکام العتره الطاهره، ج ۱۸، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق)، ص ۱۹۰.

۴. سید محمدسعید، حکیم، منهاج الصالحین، ج ۲، (بیروت: دارالصفوه، ج ۱، ۱۴۱۶ ق)، ص ۱۳.

۵. حسن بن یوسف، علامه حلی، قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و حرام، ج ۲، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ۱۴۱۸ ق)، ص ۵۶.

گرفته است و برای خریدار خیار فسخ به وجود می‌آید.^۱ در تأیید نظر فقها و ثبوت خیار تدلیس می‌توان گفت سکوت فروشنده در عقدی که می‌بایست تمامی اطلاعات را به خریدار اعلام کند برخلاف حسن نیت بوده، چنین سکوتی نوعی تخلف از مفاد قرارداد تلقی می‌شود؛ چراکه شرایط معامله نسبی با معامله نقدی متفاوت است. در این مورد فروشنده صرفاً سکوت نکرده، بلکه تکلیف قراردادی خود را انجام نداده است؛ بنابراین خریدار نیز می‌تواند به علت تقلب فروشنده بیع را فسخ کند.

• مورد دیگر «نجش» است. نجش معامله‌ای است که هنگامی که دو شخص به خرید و فروش می‌پردازند، شخص ثالثی به‌عنوان خریدار وارد بحث و مذاکره آن‌ها می‌شود تا از این طریق کالا را دارای مشتری نشان دهد و قیمت آن را بالا ببرد و یا شخص ثالث به‌منظور بالا بردن قیمت کالا، به مدح و ستایش از آن می‌پردازد.^۲ گرچه این معامله صحیح است، اما برای مشتری خیار فسخ ثابت می‌شود، زیرا در این حالت حيله و تدلیس تحقق یافته است.^۳ البته فرض عکس این حالت را می‌توان در نظر گرفت؛ مانند آنکه شخصی برای پایین آوردن قیمت مورد معامله وارد مذاکرات متعاقبین شود، در این حالت نیز به‌نظر می‌رسد برای فروشنده خیار تدلیس ثابت می‌شود.

در میان انواع مختلف تدلیس، نجش برخلاف تصریه، غش و تدلیس در بیع مباحه، مستلزم دخالت شخص ثالث است و بدون وجود چنین شخصی امکان تدلیس وجود ندارد. البته نباید این‌گونه تصور شود در سایر شیوه‌ها فرض دخالت ثالث منتفی است، اما در نجش یکی از طرفین به‌تنهایی نمی‌تواند دیگری را فریب دهد، درحالی که در سایر موارد چنین امکانی وجود دارد. در مورد نجش نیز دو حالت امکان دارد؛ یا شخص ثالث با هماهنگی یکی از طرفین وارد مذاکره می‌شود یا بدون آنکه با یکی از طرفین تبانی کرده باشد، دست به چنین اقدامی می‌زند. برای مثال، شخصی به‌عنوان واسطه، متعاقبین را به یکدیگر معرفی

۱. محمدبن حسن، طوسی، مبسوط فی الفقه الإمامیه، ج ۲، (المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، ۱۳۷۷)، ص ۱۴۲؛ حمزه، ابن

زهره حلبی، غنیه النزوع الی علمی الأصول و الفروع، قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع)، ج ۱، ۱۴۱۷ ق، ص ۲۲۹.

۲. محمدحسن، نجفی، جواهر کلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۲۲، پیشین، ص ۴۷۶.

۳. محمدبن حسن، طوسی، الخلاف فی الأحكام، ج ۳، (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق)، ص ۱۷۱؛ حسن بن یوسف، علامه

حلی، مختلف الشیعه، ج ۵، (قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۱، ۱۴۱۵ ق)، ص ۴۵.

می‌کند و یکی از طرفین عقد را بدون اطلاع دیگری فریب می‌دهد تا در صورت وقوع عقد، اجرت خود را دریافت کند. در واقع در این مثال، شخص واسطه بدون در نظر گرفتن نفع یکی از متعاقدين و تنها با انگیزه گرفتن اجرت، طرف مقابل او را فریب می‌دهد. در حالت نخست چون تدلیس با تبانی یکی از متعاقدين بوده، به منزله تدلیس خود آن طرف است و موجب پیدایش خیار تدلیس می‌شود. در حالت دوم نیز همان‌طور که گفته شد، مطابق دیدگاه فقها شخص فریب‌خورده خیار تدلیس دارد؛ بنابراین به لحاظ فقهی، تدلیس ثالث به‌طور مستقل نیز برای طرف فریب‌خورده موجب پیدایش خیار تدلیس می‌شود.

ب) تدلیس در نکاح

مطابق تعریف فقها، تدلیس در نکاح آن است که در زن صفتی شرط شود یا آنکه ویژگی‌ای در مورد یکی از طرفین شرط شود که فاقد آن است. همچنین نوعی از تدلیس در نکاح، آراستن زن به‌گونه‌ای است که او را بهتر از آنچه هست نشان دهد یا او را دارای حسنی بنمایاند که در او وجود ندارد و یا آنکه عیوب او را بپوشاند که از آن به «ماشطه» تعبیر شده است.^۱ البته در کتب فقهی احکام ماشطه ذیل مکاسب محرمة بیان شده است، زیرا این‌گونه تدلیس که از سوی زن آرایشگر انجام می‌شود، از اقسام مکاسب حرام است.^۲

مستنبط از منابع فقهی، تدلیس در نکاح علاوه بر زوجین، از سوی ولی زوج و زوجه و هر شخص دیگری نیز قابل تحقق است.^۳ مطابق دیدگاه برخی فقها، اگر در مورد زن تدلیس کرده باشند و زوج بخواهد پیش از نزدیکی نکاح را فسخ کند، چیزی از مهر برعهده مرد نخواهد بود. اما اگر پس از نزدیکی مرد قصد فسخ نکاح داشته باشد، باید مهریه زن را به او بدهد، زیرا با نزدیکی، مهر برعهده او قرار می‌گیرد، اما او حق رجوع به مدلس را دارد؛ مگر اینکه مدلس خود زوجه بوده باشد که در این صورت زوج مسئولیتی در پرداخت مهریه ندارد.^۴ البته به عقیده برخی دیگر هنگامی که زوجه به‌واسطه تبانی با ثالث تدلیس کرده

۱. سید علی، سیستانی، المسائل منتخبه، (قم: مکتب آیة‌الله العظمی السید السیستانی، ج ۲، ۱۴۱۴ ق)، ص ۳۹۳.

۲. محمدحسن، نجفی، جواهرکلام فی شرح شرایع الإسلام، ج ۲۲، پیشین، ص ۱۱۳.

۳. زین‌الدین، جعی‌العاملی، پیشین، ص ۲۱۶.

۴. علی‌بن حسین، کرکی، جامع المقاصد، ج ۱۳، (قم: مؤسسه‌البيت عليهم السلام، ۱۴۱۱ ق)، ص ۲۸۲.

۵. محمد، ابن ادريس، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۲، (قم: مؤسسه‌النشر الاسلامی، ج ۲، ۱۴۱۰ ق)، ص ۶۱۵.



باشد، در صورتی که زوج بخواهد پس از وقوع نزدیکی عقد را فسخ کند، می‌تواند برای دریافت مهریه‌ای که به زوج پرداخته است، نصف آن را از زوج و نصف دیگر را از شخص ثالث دریافت کند؛ به بیانی دیگر تدلیس‌کننده‌ها به‌طور مساوی ضامن و ملزم به جبران خسارت هستند.^۱ بنابراین با بررسی منابع فقهی مشخص می‌شود مطابق نظر فقهای امامیه فریب و حیلۀ شخص ثالث در عقد نکاح موجب پیدایش خیار تدلیس برای شخص فریب‌خورده می‌شود؛ اگرچه به نحو مستقل و بدون تبانی با زوج یا زوج صورت گرفته باشد.

۴.۱.۲. مبنای تدلیس از نظر فقهای امامیه

به لحاظ مبنایی به نظر برخی فقها مبنای خیار تدلیس، قاعدۀ لاضرر^۲ است؛ به عبارتی، پشتوانۀ روایات عامی که در زمینۀ خیار تدلیس وجود دارد، قاعدۀ لاضرر است.^۳ البته برخی دیگر با اینکه ظاهراً قائل به این نظر شده‌اند، اما شمول این قاعده بر تمامی مصادیق تدلیس را مشکل دانسته‌اند.^۴

بعضی دیگر تدلیس را از مصادیق قاعدۀ غرور^۵ دانسته‌اند؛ به بیانی دیگر، هنگامی که شخص با عملیات فریب‌کارانه خود، طرف دیگر معامله را فریب می‌دهد، به‌واسطۀ حیلۀ‌ای که به‌کار برده، در مقابل طرف دیگر معامله ضامن است؛ به‌گونه‌ای که به عقیدۀ برخی فقها قاعدۀ غرور و تدلیس، مفهوم واحدی هستند.^۶

۱. زین‌الدین، جمعی عاملی، الروضه البهیة فی شرح المعه‌ة دمشقیه، ج ۵، (قم: منشورات مکتبه دآوری، چ ۱، ۱۴۱۰ ق)، ص ۳۹۵.
 ۲. مستند این قاعده، حدیثی از پیامبر اکرم (ص) است که فرمودند: «لاضرر و لاضرر فی الاسلام». در مورد مفاد این قاعده، فقها نظریات گوناگونی ابراز نموده‌اند: یک نظر آن است که مفاد قاعده بر نهی ایجاد ضرر برای خود یا دیگری دلالت دارد؛ بر طبق نظری دیگر، قاعدۀ نفی حکم ضرری به‌واسطۀ نفی موضوع ضرری است؛ مطابق دیدگاه برخی، قاعدۀ لاضرر بر نفی حکم ضرری اطلاق دارد و به نظر بعضی دیگر، مفهوم قاعدۀ نفی ضرر بدون جبران است (میرزا حسن، بجنوردی، القواعد الفقهیه، ج ۱، (قم: نشر الهادی، چ ۱، ۱۴۱۹ ق)، صص ۲۱۶-۲۱۸). از مجموع این دیدگاه‌ها می‌توان گفت این قاعده به معنای نفی مشروعیت از هرگونه وارد کردن ضرر به خود یا دیگری در اسلام است.

۳. سید علی، طباطبایی، پیشین، ص ۲۶۶.

۴. سید احمد، خوانساری، جامع‌المبارک، ج ۳، (تهران: مؤسسۀ الصدوق، چ ۲، ۱۴۰۵ ق)، ص ۱۸۹.

۵. عنوان این قاعده عبارت است از «المغرور یرجع إلی من غره» و مفهوم این قاعده آن است که هرگاه شخصی امری را در ظاهر به‌گونه‌ای جلوه دهد که مخالف باطن آن باشد و به این وسیله دیگری را فریب دهد، به این شخص غار و به شخص فریب‌خورده، مغرور گفته می‌شود (ناصر، مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه، ج ۲، (قم: مدرسه الإمام امیرالمومنین، چ ۲، ۱۴۱۱ ق)، ص ۲۹۳.

۶. میرزا حسن، بجنوردی، پیشین، ص ۲۷۴.

۷. سید روح‌الله، موسوی خمینی، کتاب‌البیع، ج ۲، (مؤسسۀ تنظیم و نشر آثار الامام الخمینی، چ ۱، ۱۴۲۱ ق)، ص ۴۵۱.

به نظر می‌رسد نمی‌توان قاعده غرور را به‌عنوان مبنای مناسبی برای توجیه خیار تدلیس در فرض تدلیس ثالث دانست، زیرا مطابق مفاد قاعده یادشده، فریب‌خورده می‌بایست به فریب‌دهنده رجوع کند؛ درحالی که در فرض تدلیس ثالث، فریب‌خورده در مقابل فریب‌دهنده نمی‌تواند به خیار تدلیس استناد کند، زیرا میان این دو رابطه قراردادی وجود ندارد تا حق فسخی برای وی در مقابل فریب‌دهنده به‌وجود آید؛ همچنین طرف دیگر معامله مرتکب فریب و نیرنگ نشده است تا طرف فریب‌خورده برای فسخ عقد به وی رجوع کند، چراکه همان‌طور که گفته شد بر مبنای قاعده غرور، فریب‌خورده تنها حق رجوع به فریب‌دهنده دارد؛ درحالی که در فرض تدلیس ثالث، طرف معامله فریب‌دهنده نیست تا بتوان به وی رجوع کرد. بنابراین با وجود شباهت زیادی که میان تدلیس و قاعده غرور وجود دارد، قاعده غرور فرض مطروحه را دربر نمی‌گیرد.

در مورد قاعده لاضرر هم به‌نظر می‌رسد با توجه به اینکه مطابق قاعده لاضرر آنچه موضوعیت دارد دفع ضرر از شخص زیان‌دیده است، از این نظر نسبت به قاعده غرور عمومیت دارد؛ چراکه قاعده لاضرر تنها در مقام بیان حق رجوع شخص زیان‌دیده به زیان‌زننده نیست، بلکه این تنها یکی از راه‌های جبران زیان است و اگر بتوان با فسخ عقد ضرر را از زیان‌دیده دفع کرد، در این صورت برای زیان‌دیده به استناد قاعده لاضرر، خیار فسخ ثابت می‌شود؛ بنابراین به‌نظر می‌آید مطابق گفته برخی فقیهان به‌طور کلی مبنای وضع خیارات، قاعده لاضرر است! خیار تدلیس نیز از این قاعده مستثنا نبوده، مبنای آن را می‌بایست قاعده لاضرر دانست. بر این اساس، ممکن است گفته شود در صورتی که عقدی بر پایه فریب و نیرنگ واقع شود، با توجه به عمومیتی که قاعده لاضرر دارد فریب‌خورده می‌تواند به‌موجب خیار تدلیس عقد را فسخ کند؛ گرچه تدلیس از جانب شخصی غیر از طرف معامله واقع شده باشد، چراکه عموم قاعده لاضرر این حالت را نیز دربر می‌گیرد. اما در مقام پاسخ باید گفت با آنکه عمومیت قاعده لاضرر شامل این فرض هم می‌شود، اما ممکن است ثبوت خیار تدلیس برای فریب‌خورده موجب ضرر و زیان طرف دیگر شود که در فریب و حيله نقشی نداشته است. از این رو در مقام ثبوت خیار تدلیس، زیان دو طرف معامله در

تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرد که در این حالت، مطابق قواعد اصولی، هر دو دلیل متعارض ساقط می‌شوند^۱ و می‌بایست به اصل رجوع کرد؛ اصل نیز بر لزوم عقد است.^۲ بنابراین به نظر می‌رسد با آنکه به لحاظ فقهی مبنای خیار تدلیس قاعده^۳ لاضرر است، اما در فرضی که شخص ثالث به طور مستقل مرتکب تدلیس می‌شود، به دلیل تعارض زیان فریب‌خورده با زیان طرف دیگر معامله، برای شخص فریب‌خورده خیار تدلیس ثابت نمی‌شود.

۲.۴. دیدگاه حقوق دانان

در این مورد نیز به تناسب تفکیک به عمل آمده از منظر فقها، ابتدا دیدگاه حقوق دانان در معاملات و سپس در نکاح مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۲.۴.۱. تدلیس در معاملات

به لحاظ حقوقی نیز به عقیده برخی حقوق دانان، تدلیس از سوی هر شخصی تحقق یابد برای طرف فریب‌خورده حق فسخ به وجود می‌آید؛ حتی اگر با تبانی طرف معامله نباشد. در حقیقت، ذکر بایع و مشتری در ماده^۴ ۴۳۹ ق.م.ا. به این جهت است که غالباً تدلیس در مبیع یا ثمن از سوی بایع و خریدار تحقق می‌یابد و از این نظر میان فعل یکی از متعاملین یا شخص ثالث در انجام عملیات فریب‌کارانه تفاوتی وجود ندارد و با وحدت ملاک از ماده^۵ یادشده می‌توان حکم آن را در صورت تدلیس منتسب به شخص ثالث نیز جاری نمود.^۶ همچنین حقوق دانی دیگر با بهره‌گیری از نظریات فقهای امامیه، مبنای خیار تدلیس را قاعده^۷ لاضرر دانسته^۸ و بر اساس این قاعده گفته است، تفاوتی ندارد تدلیس از جانب طرف معامله یا شخص دیگری واقع شده باشد، در هر صورت، متضرر از فریب خیار تدلیس دارد. در واقع، مطابق دیدگاه ایشان، در صورتی که عقدی مالی یا غیرمالی منعقد شود و یکی از

۱. ابوالحسن، محمدی، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، (تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چ ۵۶، ۱۳۹۴)، ص ۳۵۰.

۲. محمدحسن، نجفی، *جواهرکلام فی شرح شرایع الإسلام*، ج ۲۳، پیشین، ص ۳.

۳. ماده^۹ ۴۳۹ ق.م.ا. مقرر می‌دارد: «اگر بایع تدلیس نموده باشد مشتری حق فسخ بیع را خواهد داشت و همچنین است بایع نسبت به ثمن شخصی در صورت تدلیس مشتری.»

۴. سید حسن، امامی، *حقوق مدنی*، ج ۱، (تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳)، ص ۵۱۵؛ مهدی، شهیدی، *حقوق مدنی*، (تهران: انتشارات مجد، چ ۸، ۱۳۸۶)، ص ۶۷.

۵. محمدجعفر، جعفری لنگرودی، *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، ج ۱، (تهران: انتشارات بنیاد راستاد، چ ۱، ۱۳۵۷)، ص ۷۷۷.

طرفین یا شخص ثالثی طرف دیگر را نسبت به معقودعلیه فریب دهد و وضع روحی و اطلاعات طرف دیگر به گونه‌ای باشد که به سبب فریب منفعل شود، برای دفع ضرر از طرف فریب‌خورده برای وی خیار تدلیس ثابت می‌شود!

در مقابل، عده‌ای از حقوق‌دانان بر اساس ظاهر ماده ۴۳۹ ق.م. گفته‌اند تنها تدلیس یکی از طرفین معامله موجب پیدایش خیار فسخ برای طرف مقابل خواهد بود و به سبب عملیات فریب‌کارانه‌ای که از سوی شخص ثالث صورت گیرد، حق فسخی برای طرف فریب‌خورده به وجود نمی‌آید، زیرا طرف معامله مرتکب تقصیری نشده است تا زیان ناشی از فسخ معامله بر وی تحمیل شود.^۲ در واقع می‌توان گفت تدلیس نیرنگی است نامتعارف که از سوی یکی از دو طرف معامله یا با آگاهی و دستکاری او به منظور گمراه ساختن طرف دیگر به کار رود و او را به معامله‌ای برمی‌انگیزد که در صورت آگاه بودن از واقعیت به آن رضا نمی‌داد.^۳

از میان این دو دیدگاه، دیدگاه نخست تنها بر ضرر شخص فریب‌خورده تأکید دارد و بر مبنای جلوگیری از ورود زیان به او، عملیات فریب‌کارانه را فارغ از اینکه از جانب چه کسی واقع شده باشد، موجب تحقق خیار تدلیس دانسته است؛ اگرچه طرف دیگر معامله از آن بی‌اطلاع بوده باشد. اما دیدگاه دوم علاوه بر زیان طرف فریب‌خورده، به موقعیت طرف مقابل نیز توجه می‌کند و هر دو طرف عقد را در نظر می‌گیرد. در مجموع به نظر می‌رسد از میان این دو دیدگاه، دیدگاه دوم مناسب‌تر باشد، چراکه اولاً مطابق اصل لزوم و خصوصاً ماده ۴۵۷ ق.م. که بر لزوم بیع تأکید دارد، وجود خیار امری استثنایی است و در موارد استثنایی نیز می‌بایست به قدر متیقن اکتفا نمود و در موارد شک در ثبوت خیار، قائل به عدم وجود خیار شد و همین طور با توجه به آنکه خیار امری استثنایی است به یاری قیاس نیز نمی‌توان آن را به سایر موارد توسعه داد. بنابراین از این لحاظ نیز نمی‌توان وجود خیار تدلیس را در فرض تدلیس ثالث محقق دانست. دوم اینکه ثبوت خیار تدلیس در مقابل طرف دیگر معامله که با حسن نیت بوده و حتی از وقوع تدلیس اطلاعی نداشته، ممکن است

۱. محمدجعفر، جعفری لنگرودی، مسوط در ترمینولوژی حقوق، ج ۲، (تهران: کتابخانه گنج دانش، ج ۱، ۱۳۷۸)، ص ۱۷۷.

۲. ناصر، کاتوزیان، قواعد عمومی قراردادها، پیشین، ص ۳۳۸؛ سید حسین، صفایی، پیشین، ص ۳۰۸.

۳. ناصر، کاتوزیان، پیشین، ص ۳۳۳.

موجب زیان وی گردد که در این صورت زیان او به طور کلی نادیده گرفته شده است. سوم، با توجه به اینکه قانون‌گذار در بیان اثر تدلیس در قرارداد است، کلام خود را به تدلیس طرفین عقد محدود می‌کند و سکوت قانون‌گذار با آنکه در مقام بیان بوده است می‌تواند قرینه‌ای بر بی‌اثر بودن تدلیس اشخاص ثالث در قرارداد شمرده شود.

افزون بر این در تمایز ماده ۲۰۳ ق.م، که اکراه از سوی ثالث را در موقعیت قراردادی مؤثر می‌داند، با ماده ۴۳۹ ق.م، که تدلیس را به طرفین محدود می‌سازد، می‌توان گفت از آنجایی که در اکراه اراده شخص معیوب می‌شود، در نتیجه عقد از نفوذ حقوقی برخوردار نیست، به همین دلیل تفاوتی ندارد اکراه از جانب چه کسی باشد؛ در حالی که در تحقق تدلیس آنچه موضوعیت دارد، انگیزه یکی از متعاقدين است و شخص مدلس با اقدام فریب‌کارانه خود، میل و رغبت شخص را برای اقدام به معامله برمی‌انگیزد، بی‌آنکه اراده او را تحت تأثیر قرار دهد. به همین علت عقدی که بر مبنای تدلیس واقع شده به لحاظ حقوقی صحیح و نافذ است. اما از آنجایی که ممکن است شخص فریب‌خورده در اثر حيله متحمل زبانی شود، برای حمایت از چنین شخصی، خيار فسخ به استناد تدلیس در نظر گرفته شده است.

البته عدم ثبوت خيار تدلیس را نباید به معنای قابل جبران نبودن زیان طرف فریب‌خورده دانست، بلکه مطابق قواعد مسئولیت مدنی و با توجه به اطلاق ماده یک قانون مسئولیت مدنی؛ می‌توان گفت شخص ثالثی که یکی از طرفین معامله را فریب داده است، در برابر طرف فریب‌خورده ضامن است، زیرا بدیهی است که هر شخص حق دارد با علم و آگاهی کامل عقدی را منعقد نماید. اما هنگامی که شخص ثالث با عمل فریب‌کارانه خود، یکی از متعاقدين را فریب می‌دهد، در واقع حقی را از او ضایع می‌سازد و عقدی را برخلاف میل و اراده شخص بر وی تحمیل می‌کند. البته ممکن است ایراد شود در برخی موارد احتمال دارد در اثر تدلیس ثالث هیچ‌گونه خسارت مادی به شخص فریب‌خورده وارد نشود، اما بر اساس

۱. ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ مقرر می‌دارد: «هرکس بدون مجوز قانونی عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی به جان یا سلامتی یا مال یا آزادی یا حیثیت یا شهرت تجارتي یا به هر حق دیگری که به موجب قانون برای افراد ایجاد گردیده لطمه وارد نماید که موجب ضرر مادی یا معنوی دیگری شود مسئول جبران خسارت ناشی از عمل خود می‌باشد».

قاعده کلی که در ماده ۱ قانون مسئولیت مدنی بیان شده و همین‌طور در ماده ۸ این قانون^۱ که به‌طور خاص مسئولیت شخص زیان‌زننده را در قبال زیان‌های معنوی یادآور شده است، می‌توان گفت طرف معامله در اثر تصدیقات خلاف واقع شخص ثالث اقدام به معامله می‌کند؛ حتی اگر خسارت مادی به او وارد نشود، اما به استناد ماده پیش‌گفته می‌تواند خسارت معنوی ناشی از تحمیل شدن چنین قراردادی را بر خود مطالبه نماید، زیرا امکان دارد تأثیر منفی فریب خوردن شخص، منشأ تآلمات روحی و روانی برای وی شود که این هم نوعی خسارت است و می‌بایست جبران گردد.

۴.۲.۲.۴. تدلیس در نکاح

مطابق ظاهر قانون مدنی، موارد فسخ نکاح به خیار عیب (مواد ۱۱۲۱ تا ۱۱۲۳) و خیار تخلف از شرط صفت (ماده ۱۱۲۸) محدود شده است، اما حقوق‌دانان از ماده ۱۱۲۸ ق.م.ق.^۲ وجود خیار تدلیس در نکاح را استنباط نموده‌اند^۳ و در تعریف آن گفته شده است تدلیس در نکاح آن است که با اعمال متقلبانه نقص یا عیبی را که در یکی از زوجین وجود دارد، پنهان یا او را دارای صفت کمالی معرفی کنند که فاقد آن است^۴. ماده ۱۱۲۸ ق.م.ق. در مورد تدلیس ثالث صراحت ندارد. در این مورد نیز میان حقوق‌دانان اختلاف نظر وجود دارد.

مطابق دیدگاه برخی حقوق‌دانان، در هر عقدی اعم از آنکه مالی یا غیرمالی (مانند نکاح) باشد، تدلیس از جانب هرکسی که واقع شود و وضعیت شخص مقابل نیز به‌گونه‌ای باشد که فریب بخورد، برای طرف فریب‌خورده خیار تدلیس به‌وجود می‌آید^۵؛ زیرا مطابق نظر ایشان

۱. ماده ۸ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ مقرر می‌دارد: «کسی که در اثر تصدیقات یا انتشارات مخالف واقع به حیثیت و اعتبارات و موقعیت دیگری زیان وارد آورده، مسئول جبران آن است. شخصی که در اثر انتشارات مزبور یا سایر وسائل مخالف حسن نیت، مشتریانش کم و یا در معرض از بین رفتن باشد می‌تواند موقوف شدن عملیات مزبور را خواسته و در صورت اثبات تقصیر زیان وارده را از واردکننده مطالبه نماید».

۲. ماده ۱۱۲۸ ق.م.ق. مقرر می‌دارد: «هرگاه در یکی از طرفین صفت خاصی شرط شده و بعد از عقد معلوم شود که طرف مذکور فاقد وصف مقصود بوده برای طرف مقابل حق فسخ خواهد بود خواه وصف مذکور در عقد تصریح شده یا عقد متبایناً بر آن واقع شده باشد».

۳. سید حسین صفایی و اسدالله امامی، مختصر حقوق خانواده، (تهران: نشر میزان، چ ۴۹، ۱۳۹۷)، ص ۲۱۰.

۴. حبیب‌الله طاهری، حقوق مدنی، ج ۳، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۳، ۱۴۱۸ ق)، ص ۲۴۰.

۵. محمدجعفر جعفری لنگرودی، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، پیشین، ص ۱۷۷.

مبنای خیار تدلیس قاعدهٔ لاضرر است و مطابق این قاعده شخص متضرر برای دفع ضرر خود می‌تواند به‌موجب خیار تدلیس عقد را فسخ نماید.^۱ همچنین برخی دیگر استدلال کرده‌اند بر اساس منابع فقهی و مبنای ثبوت حق فسخ که جلوگیری از ورود ضرر است، دلیلی بر اختصاص تدلیس به طرفین عقد نکاح وجود ندارد و تدلیس اشخاص ثالث نیز موجب پیدایش خیار تدلیس برای طرف فریب‌خورده می‌شود.^۲

بر اساس دیدگاه یادشده، برای ثبوت خیار تدلیس در نکاح به عامل فریب توجه نمی‌شود، بلکه کافی است عقد در اثر فریب منعقد شود، در این صورت از آنجایی که وقوع چنین عقدی معمولاً موجب ضرر طرف فریب‌خورده می‌شود، وی می‌تواند برای دفع ضرر از خود به استناد خیار تدلیس، نکاح را فسخ کند.

مطابق دیدگاهی دیگر، در عقد نکاح برای طرف فریب‌خورده در صورتی خیار تدلیس به‌وجود می‌آید که طرف مقابل با شخص ثالث تبانی کرده باشد و یا تدلیس از جانب نمایندهٔ او واقع شده باشد^۳ و یا حتی اگر بدون تبانی با ثالث باشد، یکی از طرفین با علم و آگاهی و به‌طور عمدی از فریب شخص ثالث استفاده کند و بر مبنای آن نکاح را منعقد سازد.^۴ البته اگر هیچ‌یک از این موارد نباشد، ولی اوصافی که از سوی ثالث بیان شده است در ضمن عقد شرط شده یا بنای تراضی بوده باشد، مشروطاً حق فسخ عقد را دارد؛ منتها مبنای خیار فسخ مشروطاً، تخلف از شرط صفت است.^۵ همچنین استدلال شده است با توجه به اینکه فسخ نکاح امری استثنایی است و نمی‌توان آن را به موارد مشکوک گسترش داد، اگر شخص ثالث بدون تبانی با یکی از طرفین عقد طرف دیگر را فریب دهد، در صورتی که اوصاف یادشده در عقد شرط نشده باشد، طرف فریب‌خورده تنها به استناد تدلیس شخص ثالث حق فسخ عقد نکاح را نخواهد داشت. افزون بر این، ثبوت خیار فسخ به دلیل تدلیس ثالث ممکن است موجب زیان همسر دیگر باشد که تقصیری در فریب نداشته و همین‌طور

۱. محمدجعفر جعفری لنگرودی، *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، پیشین، ص ۷۷۷.

۲. رضا سکوتی نسیمی، «تأثیر تدلیس در نکاح و آثار آن»، *نشریه علمی - پژوهشی فقه و حقوق اسلامی*، ش ۱۱ (۱۳۹۴)، ص ۲۲۱.

۳. ناصر، کاتوزیان، *قواعد عمومی قراردادها*، پیشین، ص ۳۴۰.

۴. ناصر، کاتوزیان، *حقوق خانواده*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۷، ۱۳۸۵)، ص ۲۹۰.

۵. ناصر، کاتوزیان، *قواعد عمومی قراردادها*، ص ۳۴۰.

مصلحت خانواده و اجتماع در آن است که موارد انحلال نکاح محدود گردد؛ از این رو باید قائل به عدم حق فسخ در فرض تدلیس شخص ثالث در نکاح شد.^۱

مطابق این دیدگاه، اصل بر آن است که در اثر فریب شخص ثالث برای طرف فریب‌خورده خیار تدلیس به‌وجود نمی‌آید؛ مگر آنکه ثالث با تبانی و همکاری یکی از طرفین، طرف مقابل را فریب داده باشد و یا آنکه یکی از طرفین با اینکه از فریب ثالث مطلع شده است، موضوع را به طرف مقابل اطلاع ندهد. در این حالت نیز به دلیل آنکه برخلاف حسن‌نیت عمل کرده است، مانند موردی که شخص با ثالث در عملیات فریب‌کارانه تبانی کرده باشد، برای فریب‌خورده تدلیس به‌وجود می‌آید. به بیانی دیگر به صرف بیان اوصاف یا شروطی که ثالث به‌طور مستقل و بدون هماهنگی با یکی از طرفین، به‌موجب آن‌ها یکی از طرفین را فریب می‌دهد، برای طرف فریب‌خورده خیار فسخ ثابت نمی‌شود؛ مگر آنکه این اقدام با تبانی یا با آگاهی یکی از طرفین باشد که در این صورت برای طرف فریب‌خورده خیار تدلیس ثابت می‌شود، و یا آنکه طرف فریب‌خورده اوصاف یا شروط موردنظر خود را در ضمن عقد شرط کند و یا عقد را بر مبنای آن واقع سازد که در این حالت نیز طرف شرط‌کننده حق فسخ عقد را دارد، اما نه به سبب خیار تدلیس، بلکه به علت خیار تخلف از شرط. بدیهی است اگر چنین اوصافی در عقد شرط نشده باشد یا عقد بر مبنای آن واقع نشده باشد، مجوزی برای فسخ عقد نخواهد بود.

ظاهر ماده ۱۱۲۸ ق.م. نیز دیدگاه اخیر را تقویت می‌کند، زیرا ماده یادشده حالتی را دربر می‌گیرد که طرفین بر اوصافی توافق کرده باشند و یا لاقلاً با آگاهی و بر مبنای آن عقد واقع شده است. اما پس از عقد مشخص می‌شود شخص فاقد آن اوصاف بوده است، ولی هنگامی که یکی از طرفین صرفاً بر اساس اظهارات شخص ثالث و بدون آنکه طرف مقابل را از شروط خود آگاه سازد، نکاح را منعقد می‌سازد، به‌نظر می‌رسد به دلیل ناآگاهی طرف عقد از اوصاف یا شروط پیش‌گفته خارج از حکم بیان‌شده در ماده ۱۱۲۸ ق.م. است؛ به عبارت دیگر، ماده ۱۱۲۸ ق.م. بیانگر حالتی است که هر دو طرف با آگاهی از اوصاف و شروط موردنظرشان نکاح را منعقد می‌کنند و بر موردی که یکی از طرفین صرفاً به اعتماد شخص ثالث و بدون هماهنگی با طرف مقابل عقد را واقع می‌سازد، دلالتی ندارد.

۱. سید حسین صفایی و اسدالله امامی، مختصر حقوق خانواده، پیشین، صص ۲۱۰-۲۱۱.

همچنین در برابر این استدلال که مبنای خیار تدلیس قاعدهً لاضرر است، همان‌طور که در بحث از معاملات بیان شد، در تقابل ضرر طرف فریب‌خورده و ضرری که ممکن است به موجب فسخ عقد به طرف ناآگاه از فریب وارد شود، هر دو ضرر یکدیگر را ساقط می‌کنند و باید به اصل رجوع شود که اصل نیز بر لزوم و پایبندی به عقد است. با توجه به اهمیتی که عقد نکاح و استحکام آن در جامعه دارد، این دیدگاه را تقویت می‌کند که تدلیس شخص ثالث نمی‌تواند موجب فسخ نکاح شود.

به نظر می‌رسد به لحاظ تحلیلی به دلیل احکام و آثار ویژه‌ای که عقد نکاح دارد (برخلاف ظاهر قانون مدنی) می‌بایست قائل به ثبوت خیار تدلیس برای طرف فریب‌خورده در اثر تدلیس شخص ثالث شد؛ گرچه شخص ثالث به‌طور مستقل و بدون تبانی با یکی از طرفین تدلیس نموده باشد، زیرا یکی از مهم‌ترین تکالیفی که در اثر عقد نکاح برای زوجین به‌وجود می‌آید آن است که زوجین به زندگی مشترک در یک منزل مکلف‌اند. هنگامی که در مورد یکی از زوجین تدلیس شود، زندگی مشترک در یک منزل و تعامل زوجین با یکدیگر موجب می‌شود فقدان اوصافی که در مورد آن‌ها تدلیس شده، بیش از سایر عقود خود را نمایان سازد و این امر ممکن است منشأ بروز اختلافات و ناراحتی میان زوجین گردد که این‌گونه اختلافات نه‌تنها به زیان طرف فریب‌خورده است، بلکه به زیان طرف مقابل وی نیز تمام می‌شود. بنابراین گرچه اصل بر استحکام خانواده است و می‌بایست تا جایی که ممکن است قائل به دوام روابط زوجیت شد، اما در چنین مواردی که ادامهٔ رابطهٔ زوجیت به زیان طرفین است، چه‌بسا زیان دوام نکاحی که بر پایهٔ فریب شکل گرفته است بیشتر از انحلال آن باشد. بنابراین به نظر می‌رسد ثبوت خیار فسخ به دلیل تدلیس ثالث در عقد نکاح مطابق مبنای خیار بوده، موجب تضییع حق طرف دیگر عقد نمی‌شود. همچنین در سایر عقود در حالتی که نسبت به مورد معامله تدلیس می‌شود اصولاً طرف فریب‌خورده می‌تواند با انتقال مورد معامله به دیگری و تهیهٔ عوضی که مورد نظرش بوده است تا حد زیادی زیان ناشی از چنین عقدی را از خود دفع کند. اما از آنجا که در نکاح موضوع عقد برقراری رابطهٔ زوجیت میان مرد و زن است، برخلاف سایر عقود، در نکاح، عوضینی با یکدیگر مبادله نمی‌شوند. هنگامی که یکی از طرفین بر اساس فریب ثالث عقد نکاح را منعقد می‌سازد به دلیل محدود بودن موارد انحلال نکاح، خصوصاً در مواردی که شرایط طلاق وجود ندارد، وی نمی‌تواند خود را از قید چنین عقدی برهاند. افزون بر این، زیان ناشی از چنین نکاحی، برخلاف سایر عقود، اعم از

مادی و معنوی، به آسانی قابل جبران نیست، چراکه در معاملات معمولاً خسارات وارده به صورت مالی قابل جبران اند، اما بر اساس آنکه نکاح عقدی غیرمالی است، شیوه جبران خسارت به طور مادی نمی‌تواند برای طرف فریب‌خورده مؤثر باشد. علاوه بر این، شیوه‌های دیگری که برای جبران خسارت معنوی که در قوانین پیش‌بینی شده است؛ مانند الزام به عذرخواهی و یا درج حکم در جراید و موارد مشابه، به دلیل اهمیت ویژه خانواده نمی‌توانند در عقد نکاح راهگشا باشند و از تألمات طرف فریب‌خورده بکاهند. با توجه به دلایل پیش‌گفته مشخص می‌شود که سبب احکام و آثار ویژه‌ای که عقد نکاح دارد، آثار نامطلوبی که تدلیس بر این عقد می‌گذارد در مقایسه با سایر عقود بیشتر است. تدلیس شخص ثالث در عقد نکاح، برخلاف سایر عقود، موجب پیدایش خیار تدلیس برای طرف فریب‌خورده می‌شود.

نتیجه

با بررسی منابع فقهی مشخص می‌شود، مطابق نظر فقهای امامیه تدلیس شخص ثالث به طور مستقل و بدون هماهنگی با یکی از طرفین نیز موجب پیدایش خیار تدلیس برای شخص فریب‌خورده می‌شود که مصداق بارز آن معامله نجش است. افزون بر این، تدلیس در نکاح نیز از سوی ولی زوجه یا هر شخص دیگری امکان‌پذیر است و شخص فریب‌خورده علاوه بر فسخ عقد به سبب تدلیس ثالث حق دارد بابت جبران خسارات ناشی از تأدیة مهر به شخص فریب‌دهنده رجوع کند.

به لحاظ حقوقی ظاهر ماده ۴۳۹ ق.م. که تدلیس را منحصر به طرفین عقد نموده، سبب شکل‌گیری دو دیدگاه متفاوت در میان حقوق‌دانان شده است. مطابق دیدگاه برخی، حکمت وضع خیار تدلیس، دفع ضرر از شخص فریب‌خورده است و در کلیه عقود اعم از مالی و غیرمالی از جمله نکاح، تفاوتی ندارد تدلیس از جانب متعاقدين یا شخص دیگری واقع شود برای دفع ضرر از طرف فریب‌خورده برای وی خیار تدلیس ثابت می‌شود و ذکر بایع و مشتری در ماده ۴۳۹ ق.م. از جهت غلبه است، چراکه غالباً تدلیس از جانب متعاقدين صورت

۱. ماده ۸ قانون مسئولیت مدنی مصوب ۱۳۳۹ مقرر می‌دارد: «کسی که به حیثیت و اعتبارات شخصی یا خانوادگی او لطمه وارد می‌شود می‌تواند از کسی که لطمه وارد آورده است جبران زیان مادی و معنوی خود را بخواهد. هرگاه اهمیت زیان و نوع تقصیر ایجاب نماید دادگاه می‌تواند در صورت اثبات تقصیر علاوه بر صدور حکم به خسارت مالی حکم به رفع زیان از طریق دیگر از قبیل الزام به عذرخواهی و درج حکم در جراید و امثال آن نماید».

می‌گیرد. برابر دیدگاهی دیگر، در تمامی عقود، تدلیس شخص ثالث بدون تبانی با یکی از متعاقدين، سبب پیدایش خیار تدلیس برای شخص فریب‌خورده نمی‌شود، زیرا ثبوت خیار فسخ در این مورد ممکن است موجب زیان طرف دیگر عقد شود که مرتکب تقصیری نشده است. البته مطابق این دیدگاه در عقد نکاح اگر آنچه موجب فریب شده است، در ضمن عقد شرط شده یا عقد مبنی بر آن واقع شده باشد، برای طرف مشروطه خیار فسخ به استناد خیار تخلف از شرط صفت ثابت می‌شود.

با بررسی دیدگاه فقها و حقوق‌دانان و مواد قانون مدنی می‌توان به این نتیجه رسید که در عقود مالی نظیر بیع، ثبوت خیار تدلیس برای دفع ضرر از شخص فریب‌خورده ترجیح بلامرجح است، زیرا فسخ عقد ممکن است موجب ضرر طرف دیگر عقد شود که با حسن‌نیت بوده است و دفع زیان از شخص فریب‌خورده و تحمیل آن بر طرف باحسن‌نیت برخلاف حکمت وضع‌خيارات است. بنابراین به‌نظر می‌رسد برای آنکه دفع ضرر از شخص فریب‌خورده موجب تضرر طرف دیگر عقد نشود، طرف فریب‌خورده به دلیل تدلیس ثالث اختیار فسخ عقد را نداشته باشد؛ از طرفی برای آنکه زیان وی نیز جبران نشده باقی نماند، او حق دارد برای جبران زیان ناشی از تدلیس بر مبنای قواعد مسئولیت مدنی به فریب‌دهنده رجوع کند.

در مورد عقد نکاح، حصری بودن عوامل فسخ آن در قانون مدنی و سکوت قانون در این زمینه ثبوت خیار تدلیس را در فرض تدلیس شخص ثالث دشوار می‌سازد. اما از آنجایی که تعامل مستمر زوجین در نکاح موجب می‌شود اثر تدلیس در این عقد بیشتر از سایر عقود خود را نمایان سازد و وقوع عقد بر پایه تدلیس ممکن است موجب اختلاف زوجین شود و آثار نامطلوبی در زندگی مشترک زوجین داشته باشد و با توجه به محدود بودن موارد انحلال نکاح، خصوصاً در مواردی که امکان طلاق وجود نداشته باشد، ادامه زندگی مشترک به زیان هر دو طرف است و افزون بر این به دلیل آنکه نکاح عقدی غیرمالی است، برخلاف سایر عقود شیوه‌های جبران خسارت اعم از مادی و معنوی نمی‌تواند زیان طرف فریب‌خورده را جبران کند و زیان طرف فریب‌خورده به‌آسانی قابل جبران نیست. به‌نظر می‌رسد ثبوت خیار تدلیس در عقد نکاح به سبب تدلیس شخص ثالث منطقی‌تر باشد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

کتابها

۱. امامی، سید حسن، *حقوق مدنی*، ج ۱، (تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۶۳).
۲. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، ج ۱، (تهران: انتشارات بنیاد راستاد، چ ۱، ۱۳۵۷).
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۲، (تهران: کتابخانه گنج دانش، چ ۱، ۱۳۷۸).
۴. شهیدی، مهدی، *حقوق مدنی*، ۶، (تهران: انتشارات مجد، چ ۸، ۱۳۸۶).
۵. شهیدی، مهدی، *حقوق مدنی*، ۳، (تهران: انتشارات مجد، چ ۲۰، ۱۳۹۵).
۶. صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله، *مختصر حقوق خانواده*، (تهران: نشر میزان، چ ۴۹، ۱۳۹۷).
۷. صفایی، سید حسین، *قواعد عمومی قراردادها*، (تهران: نشر میزان، چ ۲۹، ۱۳۹۷).
۸. طاهری، حبیباله، *حقوق مدنی*، ج ۳، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۳، ۱۴۱۸ ق).
۹. فرهنگ حقوقی لاهه، *فرهنگ اصطلاحات حقوقی انگلیسی به فارسی*، (تهران: گنج دانش، ۱۳۷۲).
۱۰. کاتوزیان، ناصر، *قواعد عمومی قراردادها*، ج ۵، (تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا، ۱۳۷۶).
۱۱. کاتوزیان، ناصر، *اعمال حقوقی*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۸، ۱۳۸۱).
۱۲. کاتوزیان، ناصر، *حقوق خانواده*، (تهران: شرکت سهامی انتشار، چ ۷، ۱۳۸۵).
۱۳. محمدی، ابوالحسن، *مبانی استنباط حقوق اسلامی*، (تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چ ۵۶، ۱۳۹۴).

مقاله

۱۴. سکوتی نسیمی، رضا، «تأثیر تدلیس در نکاح و آثار آن»، *نشریه علمی- پژوهشی فقه و حقوق اسلامی*، ش ۱۱ (۱۳۹۴).

ب) عربی

۱۵. ابن ادريس، محمد، *السرائر الحاوی لتحرير الفتاوی*، ج ۲، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ ق).

۱۶. ابن زهره حلبی، حمزه، *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*، (قم: مؤسسه الإمام الصادق (ع)، چ ۱، ۱۴۱۷ ق).

۱۷. ابن علامه، محمد، *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*، ج ۱، (قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۱، ۱۳۸۷).

۱۸. ابن منظور، جمال الدین ابوالفضل، *لسان العرب*، (قم: نشر ادب الحوزه، ۱۴۰۵ ق).

۱۹. انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب*، ج ۱، (قم: الموتر العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانيه لمیلاد الشیخ الأنصاری، چ ۱، ۱۴۱۵ ق).

۲۰. انصاری، مرتضی، *کتاب المکاسب*، ج ۵، (قم: الموتر العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانيه لمیلاد الشیخ الأنصاری، چ ۱، ۱۴۲۰ ق).

۲۱. بجنوردی، میرزا حسن، *القواعد الفقهيہ*، ج ۱، (قم: نشر الهادی، چ ۱، ۱۴۱۹ ق).

۲۲. جبعی عاملی، زین الدین، *الروضه البهيہ فی شرح المعه الدمشقيه*، ج ۳، (قم: منشورات مکتبه داوری، چ ۱، ۱۴۱۰ ق).

۲۳. جبعی عاملی، زین الدین، *الروضه البهيہ فی شرح المعه الدمشقيه*، ج ۵، (قم: منشورات مکتبه داوری، چ ۱، ۱۴۱۰ ق).

۲۴. حکیم، سید محمدسعید، *منهاج الصالحين*، ج ۲، (بیروت: دارالصفوه، چ ۱، ۱۴۱۶ ق).

۲۵. خوانساری، سید احمد، *جامع المدارک*، ج ۳، (تهران: مؤسسه الصدوق، چ ۲، ۱۴۰۵ ق).

۲۶. سیستانی، سید علی، *المسائل منتخبه*، (قم: مکتب آیه الله العظمی السید السیستانی، چ ۲، ۱۴۱۴ ق).

۲۷. طباطبائی، سید علی، *ریاض المسائل فی بیان الأحکام بالدلائل*، ج ۸، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۴۱۹ ق.).
۲۸. طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف فی الأحکام*، ج ۳، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ق.).
۲۹. طوسی، محمد بن حسن، *مبسوط فی الفقه الإمامیه*، ج ۲، (المکتبه المرتضویه لاحیاء آثار الجعفریه، ۱۳۷۷).
۳۰. عاملی، شمس‌الدین محمد، *الدروس*، ج ۳، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۲، ۱۴۱۴ ق.).
۳۱. عاملی، شمس‌الدین محمد، *اللمعه دمشقیه*، (قم: منشورات دارالفکر، چ ۱، ۱۴۱۱ ق.).
۳۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف، *تذکره الفقهاء*، ج ۱۱، (قم: مؤسسه آلیت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۲۰ ق.).
۳۳. علامه حلّی، حسن بن یوسف، *قواعد الأحکام فی معرفه الحلال و حرام*، ج ۲، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۴۱۸ ق.).
۳۴. علامه حلّی، حسن بن یوسف، *مختلف الشیعه*، ج ۵، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۴۱۵ ق.).
۳۵. علامه حلّی، حسن بن یوسف، *مختلف الشیعه*، ج ۷، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۴۱۸ ق.).
۳۶. کرکی، علی بن حسین، *جامع المقاصد*، ج ۱۳، (قم: مؤسسه الیبت علیهم السلام، چ ۱، ۱۴۱۱ ق.).
۳۷. محقق بحرانی، یوسف، *الحدائق الناظره فی احکام المعتره الطاهره*، ج ۱۸، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.).
۳۸. محقق حلّی، جعفر بن حسن، *تسرایع الاسلام فی مسائل الحلال و حرام*، ج ۲، (تهران: انتشارات استقلال، چ ۲، ۱۴۰۹ ق.).
۳۹. محقق سبزواری، محمدباقر، *کفایه الأحکام*، ج ۱، (قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۱، ۱۴۲۳ ق.).
۴۰. مروارید، علی اصغر، *الینابیع الفقهیه*، ج ۱۴، (بیروت: دارالتراث، چ ۱، ۱۴۱۰ ق.).

۴۱. مكارم شيرازى، ناصر، القواعد فقهيّه، ج ۲، (قم: مدرسه الإمام أميرالمؤمنين، ج ۲، ۱۴۱۱ ق).
۴۲. موسوى خمينى، سيد روح الله، كتاب البيع، ج ۲، (مؤسسة تنظيم و نشر آثار الامام الخمينى، ج ۱، ۱۴۲۱ ق).
۴۳. نجفى، محمدحسن، جواهر كلام فى شرح سرايع الإسلام، ج ۲۲ و ۲۳، (تهران: دارالكتب، ج ۸، ۱۳۶۸).